



در جستجوی پناهگاه مقدس

انسان در زمانی که به اصطلاح خود در دوران طلایی خویش به سر می‌برد، از هدیه‌ای الهی به نام سنت برخوردار بود. برخورداری از این هدیه به معنای آن بود که وی همه چیز یعنی تمامی عالم و کل مخلوقات را از خداوند می‌دانست و آگاه بود که همه چیز نیز به سوی او باز می‌گردد.

انسان در زمانی که به اصطلاح خود در دوران طلایی خویش به سر می‌برد، از هدیه‌ای الهی به نام سنت برخوردار بود. برخورداری از این هدیه به معنای آن بود که وی همه چیز یعنی تمامی عالم و کل مخلوقات را از خداوند می‌دانست و آگاه بود که همه چیز نیز به سوی او باز می‌گردد.

در این دوره انسان آنچنان در عالم سنتی خویش به سر می‌برد و زندگی او تا آن حد سرشار از امور وحیانی و حکمت الهی بود که خود را جدا از امر قدسی و سنت نمی‌دانست و با توجه به دین و آیین خویش به زبان رمزی کتاب مقدس خویش آگاهی داشت.

در اینجا سنت به معنای انتقال معرفت است که بر جان آدمی حک شده است. سنت، حقایق و اصولی الهی است که آن را پیامبران و رسولان برای بشر به ارمغان آورده اند. بنابراین سنت که می‌توان آن را همان دین تلقی کرد، انتقال دهنده آدمی با عوالم برین است. پس سنت امری است که از سوی خداوند به سوی انسان می‌آید. از این رو پیوندی ناگسستنی با وحی، حیات معنوی، علم طبیعی و هنر دارد. به همین دلیل است که وقتی دینی نو پا شکل می‌گیرد، هنر در انواع گوناگون خود حول محور این دین به وجود می‌آید. هنر قدسی با عالم ماوراء در ارتباط است و علم و حکمت بنیادینی است که قبل از همه علوم قرار گرفته و در دل سنت نهفته است. این هنر در دوران رنسانس در مغرب زمین صورت دیگری به خود گرفت و هنرمندان این دوره تحت تأثیر هنرمندان یونان و روم باستان به خلق آثار خود پرداختند. هر چند که در دوره رنسانس آثار سنتی فاخری از قبیل نقاشی‌های میکل آنژ بر سقف کلیسای سیستین رم پا به عرصه وجود نهاد، اما هیچ‌گاه نتوانست در برابر هنر سنتی ای که اسلام برای ایران به ارمغان آورد قد علم کند. هر چند هنر دوره رنسانس باعث قداست زدایی از عالم شد، هنر اسلامی در زمینه‌های خطاطی، معماری، ادبیات و... که از منبع غنی امر قدسی نشأت گرفته بود، به گونه‌ای شگفت‌انگیز در ایران مجال بروز یافت. معماری مسجد تاریکخانه سمنان و اشعار شاعران ایرانی از قبیل مولانا و حافظ به بهترین وجهی توصیف‌کننده تأثیر امر قدسی بر هنر ایرانی است.

رنسانس دوره‌ای بود که نه تنها هنر قدسی به هنر دنیوی بدل گشت که علم طبیعی به علم مدرن تبدیل شد. هدف علم مدرن آن بود که کل عالم و مخلوقات را در سایه خویش ببیند. هدف این علم که بر شناخت مبدأ کلی عالم معطوف می‌شد، جای خود را به انقلاب علمی دوران رنسانس داد که انسان را مرکز تمامی عالم می‌دانست. انقلاب علمی با تحقیقات و نظریه معروف کوپرنیک (1453-1473) که بر طبق آن زمین دیگر مرکز عالم محسوب نمی‌شد و به جای آن خورشید در مرکز قرار می‌گرفت، آغاز گردید. این نظریه باعث تنزل مقام انسان از درجه خلیفه الهی گردید. زیرا این نظریه نه تنها با اصول پذیرفته شده نجوم بطلمیوسی مغایرت داشت که با متن کتاب مقدس نیز در تعارض بود. پس از او گالیله (1642-1564) علم فیزیک را جدای از الهیات دانست و مرکز آن را خرد انسان تصور کرد.

تحولات در دوره رنسانس تمام علوم را در بر گرفت و به پزشکی نیز سریان یافت. لویی گالوانی (1798-1737) در پزشکی و آناتومی به پیشرفت‌هایی دست یافت. گالوانی پزشک و استاد آناتومی دانشگاه بود. او شاهد آن بود که ماهیچه‌های قورباغه‌ای مرده در اثر شوک الکتریکی با باتری‌های فلزی و الکتریکی حرکت می‌کنند. او با دیدن این عمل چنان شگفت زده شد که تصور نمود الکتریسیته قادر است موجود مرده‌ای را زنده کند و از این امر آگاهی نداشت که این عمل صرفاً در نتیجه یک شوک الکتریکی است. چنین کشفی در زمینه پزشکی ادبیات را که در حوزه هنر قرار می‌گرفت، متأثر کرد و باعث شد شخصی مانند مری شلی (1851-1797) داستان فرانکشتاین را تحت تأثیر رخداد فوق که گالوانیزم نامیده می‌شود، به رشته تحریر درآورد. در داستان فرانکشتاین، ویکتور فرانکشتاین شخصیتی است که با جمع‌آوری و به هم پیوستن تکه‌های بدن انسان‌های مرده و با استفاده از نیروی الکتریسیته توانست به جای انسان یک هیولا خلق کند. ویکتور فرانکشتاین در اثر فقدان مادر خویش دست به آفریدن این موجود زد تا از مرگ و بیماری به دور باشد. اما نتیجه عمل خلق او هیولایی بود، که نه تنها ورای تفکر سازنده آن بود که وحشت‌آور نیز می‌نمود. در نهایت هیولا دست به جنایت زد و خالق خود را از خلق خود ناامید کرد.

تحریر این داستان نشان‌دهنده هراس نویسنده از ورود به دنیای جدید و به مرزهای ناشناخته علم است. زیرا او با اشاره به هیولا به نفس انسانی اشاره می‌کند که توسط علم لجام گسیخته به پلشتی و پلیدی روی آورده و به شیطان یا یکی از عمال او بدل شده است. از این روست که نویسنده در داستان هیولا را به انسانی که آفریده اعمال توست یا فرشته هبوط کرده تو تعبیر می‌کند. در واقع داستان مری شلی اعتراض وی به دنیای جدیدی است که انسانی مانند هیولای فرانکشتاین از ماهیت خود و خویشتن خویش بی‌خبر است. هیولا انسانی است که امر قدسی از زندگی او رخت برپسته است. این انسان که اسیر نفس خویشتن است، از یاد برده که بر مبنای آیات قرآن خلیفه الله است «و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد...» (62 / 27)

و بر طبق نص کتاب مقدس مطابق صورت خداوند آفریده شده است. [سفر پیدایش - 26 / 1]

در واقع انقلاب علمی قرن هفدهم نه تنها عالمی تصنعی خلق کرد که انسانی آفرید که با خود و خدای خود بیگانه بود. این روند

تا آنجا ادامه یافت که انسان از خود بیگانه دوره رنسانس به انسان سرگشته و ناامید امروزی بدل گشت. انسانی که برای نجات خویشتن به دنبال ملجا و ماوایی است تا خود را به منبع قدسی ای که روزگاری از آن دور افتاده بود، نزدیک کند. در این راه او باید از آموزه های انسان کاملی مدد جوید که می توان از او با نام پیامبر یاد کرد. چنین کسی به معنای تمام کلمه انسان است و با عالم وحی و سنت در ارتباط است. به برکت وجود چنین انسانی است که به گفته کتاب مقدس انسان مطابق صورت خداوند آفریده شده است. این انسان کسی است که رابطه صحیحی بین خویشتن و نفس خود ایجاد کرده است. زیرا او همان کسی است که از پستی نفس که همواره انسان را به بدی فرا می خواند («نفس قطعاً به بدی امر می کند.» (53 / 12)) آگاه است. او می داند که نفس تحت تأثیر شیطان وسوسه می شود. «و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ [او] به او نزدیک تریم.» (16 / 50) اما امروزه دسترسی به چنین کسی یا کسانی دیگر مقدور نیست و فقط می توان از کتب مقدسی که آنها برای انسان به ارمغان آورده اند، سود جست.

سیر تحولی علم در قرون اخیر به جای آن که انسان را به سوی مقصد و هدف غایی خود رهنمون کند، سیر قهقرایی در پیش گرفت و انسان را تا آنجا پیش برد که او باز هم به سوی سنت گرایی و دین بازگشت. در این سیر بازگشت انسان دریافت که داشته های با ارزشی را از دست داده است. محیط زیست او تخریب شد و برخی موجودات که همگی آفریده های خداوند بودند، از بین رفتند و برخی دیگر رو به انقراض هستند. این چنین انسان دوره رنسانس که امروزه جای خود را به انسان مدرن داده است، سعی در بهبود اوضاع خویش دارد و در پی آن است که به دوران طلایی خویش بازگردد.

هما شهرام بخت / جام جم